

تجزیه و تحلیل بیانات اعلیحضرت

در مصاحبه با مجاهدین خلق

امیر فیض - حقوقدان

چهارشنبه ۲۹ اردیبهشت ۲۵۴۹

۱۹ مه ۲۰۱۰

در بخش اول این تحریر به پاره ای سنوالاتی که توسط مجاهدین خلق با اعلیحضرت مطرح شد اشاره گردید. مصاحبه حدود یک ساعت و چند دقیقه به طول انجامیده است، معلوم است که نقل و تجزیه و تحلیل همه آن مصاحبه ممکن نیست بنابراین نقطه نظر های مهمی که در این گفتگو به میان آمده هدف تجزیه و تحلیل قرار میگیرد.

طرفداران من چه کسانی هستند:

همانطور که در بخش اول این تحریر ملاحظه فرمودید، محور اصلی سنوالات مجاهدین از اعلیحضرت شکایت از طرفداران ایشان بوده است و اعلیحضرت هم سعی فرموده اند که هربار با عباراتی کامل و سنگین پرمعنا تر عاق و طرد طرفدارانشان را به اطمینان مجاهدین برسانند.

البته نباید فراموش کنیم که نظریه اعلیحضرت نسبت به طرفدارانشان برای اولین بار نیست که از سوی مجاهدین خلق مطرح شده، سابقه طولانی دارد که در همین تحریر به سابقه آن مختصراً رجوع خواهد شد ولی البته این سوابق گرچه در مفهوم با آنچه که در مصاحبه مجاهدین عنوان کرده اند تفاوت فاحش ندارد و به یک نقطه مشترک یعنی «عاق» طرفدارانشان میرسد ولی در مفاهیم و اثرات آن تفاوت بسیار بزرگی است.

اکنون اجازه فرمایید قبل از اینکه بیانات اعلیحضرت در رابطه با تقاضای مجاهدین خلق در سرکوب و سرزنش طرفداران اعلیحضرت مطرح شود، اشاره کوتاهی به سابقه «عاق» طرفداران اعلیحضرت و به کلامی دیگر بی مهری به آنان را داشته باشیم.

این اشاره بدان سبب ضرورت افتاد که تصور نکنیم که پایه گذار فکر طرد طرفداران اعلیحضرت مجاهدین خلق بوده اند. آنها یعنی مجاهدین دنباله کار دیگران را گرفته و چون سماجت در کار دارند و به این صفت هم موصوف شده اند، آنها به کم توجهی اعلیحضرت به طرفدارانشان قناعت نکرده بلکه سرکوب کامل آنها را خواستار شده اند.

سابقه از بختیار و مگس گشی شروع شد:

سابقه نشان میدهد که از همان زمان که بختیار به خارج از کشور آمد، حمله به طرفداران سلطنت آغاز شد، آنهم آغازی بدون انتظار. برای اولین بار بختیار در مصاحبه با مجله نیوزویک، سلطنت طلبان را حرامزاده خطاب کرد. حمله بکار برده او چنین است:

«ترجیح میدهم که قدرت خمینی در ایران باقی بماند تا این حرامزاده های طرفدار سلطنت ایران را نجات دهند» مشروح و مستند در سنگر هشتم تیرماه ۱۳۵۹.

نا گفته نگذارم که بختیار در مصاحبه قبل از مصاحبه با نیوزویک در مقابل یک خبرنگار فرانسوی با حیرت و تعجب گفته بود «مگر سلطنت طرفداری هم دارد» (مصاحبه با باشگاه خبرنگاران فرانسه) همو، بختیار، در مصاحبه با روزنامه پیام ایران شماره ۳۹۲، سلطنت طلبان را غرض ورز، نادان و مغرض خواند.

با شروع بختیار، هواداران او دنباله کار او را ادامه دادند و در گفتگویی که اعلیحضرت در همان سالها در لندن با ایرانیان داشتند، طرفداران خودشان را به «مگسان گرد شیرینی» تشبیه فرمودند و اصطلاح مگس کش را هم بکار بردند که البته با واکنش شدید سلطنت طلبان روبرو گردید. در خارج از کشور به ویژه لس آنجلس حتی یک آن روزنامه های وابسته به بختیار از تخطئه و تحقیر و مسخره کردن سلطنت طلبان کوتاهی ننمودند تا بتوانند بین اعلیحضرت و سلطنت طلبان یک دیوار بی اعتمادی با مصالح تالم بوجودیاورند.

پس از ترور بختیار حمله به طرفداران سلطنت وسیعی در ایجاد فاصله بی اعتمادی و عدم کرامت و حرمت بین سلطنت طلبان و اعلیحضرت به رادیو صدای ایران به ویژه مهری و میبیدی احاله گردید.

عراق سلطنت طلبان:

در سال ۱۳۸۲ فعالیت برای سرکوب سلطنت طلبان و به اصطلاح طرفداران اعلیحضرت اوج تازه ای گرفت. در مصاحبه رادیو صدای ایران میبیدی سنوآلی به قرار زیر با اعلیحضرت در میان گذاشت: «شما دائما به روی این مسئله تاکید می فرمایید که باید چتر تشکیلاتی را برای همه باز کرد و همه زیر این چتر قرار بگیرند، چپ و راست، سلطنت طلب و غیر سلطنت و جمهوریخواه و همه با هم همداستان شوند به سرآینده ایران اما متاسفانه کسانی هستند که باز سعی می کنند چتر را جمع آوری کنند و نگذارند شما در کنار بقیه قرار گیرید در این باره میخوام نظر شما را جویا شوم. چون بارها دیده ام که مردم گلایه دارند و در واقع از سوی کسانی که خودشانرا سلطنت طلب معرفی می کنند اما عملا در جهت همبستگی و هم داستانی کاری نمی کنند و برعکس سخنانی می گویند که سخت باعث گلایه دیگران شده است.»

حاشیه: قبل از توجه به پاسخ اعلیحضرت، ملاحظه فرمایید که سنوآلی میبیدی تا چه اندازه در ماهیت و حتا عبارات نزدیک به سنوآلات یکنواخت و تکراری مجاهدین خلق در مصاحبه اخیر است.

پاسخ اعلیحضرت:

«آقای میبیدی پاسخ سنوآلتان خیلی ساده است در این راستا ما دو تیپ آدم داریم، کسانی که بخاطر اعتقاد شخصی و یا به خاطر منافع شخصی و یا بخاطر خودمحوری و یا به خاطر گیر کردن در یک موضع مسلکی و ایدئولوژی یک برخورد ناسازگاری دارند با یک حرکت دموکراسی... من هیچ کاری با آنها ندارم.»

پس از زاینده شدن جنبش خزه ها بار دیگر تلاش برای سرکوب طرفداران سلطنت و اعلیحضرت آغاز شد و در مصاحبه های پشت سرهم رادیو فردا و زمانه مسئله مزاحمت سلطنت طلبان! مطرح گردید و اعلیحضرت هم در جهت تایید خواست مصاحبه کنندگان (صدا های خارجی طرفدار جنبش خزه ها) جدایی خودشان را از طرفدارانشان بشدت تمام به اطمینان آنان رساندند.

گذر از سابقه:

بنابراین سرکوبی طرفداران سلطنت، یک امر اتفاقی و یا ناظر بر مخالفت مجاهدین با اساس سلطنت نیست بلکه استراتژی مبارزه مخالفین متوقف و استوار بر کوبیدن طرفداران سلطنت و در عبارت روشن، تنها گذاشتن اعلیحضرت است.

چرا این استراتژی:

هر شخصیت سیاسی، هر فکر و عقیده سیاسی، هردین و مذهب و هر فعالیت اجتماعی، درگرو طرفدار است. شخصیت سیاسی و یا دین با فعالیت های اجتماعی بدون طرفدار ممکن نیست.

طرفدار و ذات فعالیت سیاسی و اجتماعی، لازم و ملزومند. یکی بدون دیگری نه قایل به وجود است و نه قائم به بقا

برای از بین بردن یک عقیده سیاسی و یا مذهبی دوره وجود دارد، یکی اینکه آن عقیده و یا شخصیت رهبری کننده آن عقیده بی اعتبار و یا ترور اعم از شخصی و یا فیزیکی بشود. که این کار با سابقه موفقیتی همراه نبوده است.

راه دوم این است که با نفوذ و سرکوب طرفداران آن اعتقاد و یا شخصیت و آن شخصیت، و یا اعتقاد را تنها کرد که در این حالت با از بین رفتن طرفداران، آن شخصیت و یا آن اعتقاد، به اعتبار اصل لازم و ملزوم و پیوسته بودن شخصیت و اعتقاد سیاسی یا طرفداران، بطور طبیعی و بدون دردسر و حتی یا ماسک دموکراسی از بین خواهد رفت.

وزنه یک اعتقاد سیاسی و یا شخصیت سیاسی و یا جبهه مبارزاتی فقط طرفدار است، ناظرید که همین تظاهرات جنبش خزه ها معیار حضور سیاسی این جنبش در جامعه ایران است و هر قدر که طرفداران کم داشته باشد، سایه بیرنگ و جان باخته آن نمایان تر میگردد.

حرکت ارواح:

شاید بتوان این استراتژی مخالفین را به حرکت ارواح تشبیه کرد. که هنگامیکه شیطان دستور می دهد، آنها به سلطنت طلبان هجوم می آورند و سنگ می اندازند و وقتی که شیطان مصلحت نمی بیند و یا خواب است، ارواح هم دست از سنگ اندازی بر میدارند ولی به هر حال سنگ را در دست دارند.

ماهیت طرفداری از سلطنت:

حکما و فلاسفه، طرفداری را که به معنای «تمایل داشتن به چیزی است، به اقسامی تقسیم کرده اند که از آن تقسیم بندی برای نشان دادن موقعیت و ماهیت طرفداران سلطنت استفاده می کنیم.

طرفداری فعلی است که ظهورش ملازمه با وجودضد را دارد. یعنی تا ضد، مخالف و یا مهاجم وجود نداشته باشد، فعل طرفداری از قوه به فعل در نمی آید.

اول طرفداری احساسی:

این طرفداری نوعی احساس موج است، علتش احساس است که زودگذر و بی ریشه است. مانند جانبداری از مظلوم و کسی که تشبیه می شود. گرچه ممکن است حقیقتا مظلوم نباشد و یا مستحق تشبیه باشد ولی احساس آدمی حکم جانبداری میدهد. این نوع طرفداری اگر آبیاری نشود خیلی زود خشک می شود و زندی نگهداشتن آن هم نیاز به برنامه ریزی مرتب و مفصل و مداوم دارد. نمونه حاضر آنرا می توان در جانبداری های شیعیان از حسن و حسین دانست.

دوم- طرفداری طبیعی:

اینگونه طرفداری بصورت صفت و جوهر ذاتی در وجود انسان و یا حیوان وجود دارد نمونه آنرا می توان در جانبداری پدر از فرزند و برعکس دانست. این نوع طرفداری الهام یافته از قانون ارگانیکی است که نمونه برجسته آن درحالت اجتماعی طرفداری از پادشاه است که بصورت سنت ایرانی مورد تایید اتفاق مورخین ایرانی و خارجی است و متفق العقیده اند که شاهدوستی (که همان شاهسونی است) به مفهوم میهن پرستی و از ارکان دینی ایرانیان است.

جانبداری برخاسته از ریشه ارگانیکی، نه به ثروت، نه به قدرت، نه به زیبایی، نه به علم، نه عدالت و امثال ارتباط ندارد و به هیچوجه اجازه شرط و شروط را نمی دهد. مسیری است که قرن های متمادی با ملات ارادت و احترام و گرایش قلبی مفروش شده است.

در تاریخ بیهقی آمده است که سلطان سنجر در نبردی دید که یکی از سرداران او خیلی با حرارت و جرات شمشیر می زند. از او پرسید تو که جانب مراداری آیا به ملاحظه است که من سلطان و نماینده خداوند در روی زمین هستم و یا اینکه قدرت و ثروت دارم. آن سپاهی گفت: «من این هارا ندانم ولی میدانم که در وجود من یک کوره ای است که هر وقت نام شاه به میان آید، غیرت، شهامت و فداکاری و جانبداری از شاه از آن کوره تنوره می کشد.»

درتاریخ آمده است:

سفیری از کشورهای اروپایی برای ملاقات با آقا محمد خان قاجار به تهران آمد و در ملاقات با وزیر دربار بطور خصوصی پرسید: «راست است که می گویند پادشاه شما خواجه است» آن وزیر برآشفت و گفت «پادشاه» پادشاه است و امرش واجب و حرمتش در جایگاه الهی تکلیف.

با آنکه آقا محمد خان قاجار معروف به شقاوت و خشونت بود، دیدگاه های ایرانیان نسبت به مقام والوهیت پادشاه ارتباطی به صفات خصوصی شاه نداشت.

سوم- طرفداری قراردادی:

در این شکل طرفداری که رایج است؛ یکطرف در مقابل دریافت پول و یا امتیاز از طرف دیگر جانبداری می کند مانند طرفداری وکیل از موکل و یا نگهبان شخص و امثال آنها. فقط در این طرفداری است که می توان شرط کرد بنابراین در اقسام طرفداری مانند احساسی و طبیعی و یا اعتقادی شرط ممکن نیست و اگر شرط آمد طرفداری از حالت واصلت خود خارج می گردد.

چهارم - طرفداری اعتقادی:

در این نوع طرفداری که معروف به «پیروان» میباشد ناشی از عقیده هماهنگ است. در این نوع طرفداری انسان طرفدار شخص معینی نیست بلکه از عقیده خودش جانبداری می کند و چون عقیده خودش با عقیده دیگران هماهنگ و در یک مسیر مشخص است لذا صورت عینی آن طرفداری از طرف بنظر می آید.

زیربنای این نوع جانبداری ها غیرت و تعصب است که طرفداری را میجوشاند و قوام می بخشد مانند غیرت مذهبی و یا غیرت سیاسی این نوع طرفداری بمناسبت زمینه های غیرتی و تعصبی حضور خود را در میدان دلیل و فلسفه نفی می کند.

حاشیه: اعلیحضرت هم در مصاحبه های اخیرشان، سلطنت طلبی را نوعی غیرت نامیده اند (پایان حاشیه)

طرفداری سلطنت طلبان از اعلیحضرت در کدام صیغه جاری است:

با توضیح مختصری از انواع طرفداری ها می توان با قاطعیت گفت که طرفداری ایرانیان از اعلیحضرت نه از نوع قراردادی است و نه از نوع اعتقادی، و از آنجا که درسیاق طرفداری ارگانیکی است لذا نه برای طرفداران اعلیحضرت شرط جایز است و نه اعلیحضرت می توانند شرط و شروطی برای طرفداران خودشان قائل شوند. البته می توان چنانکه شرط و شروط هم فرموده اند ولی چنین شرطی باطل است.

طرفداری از سلطنت و یا جمهوری یک طرفداری اعتقادی است و به شخص شاه و یا رییس جمهور ارتباطی ندارد. در فرهنگ فرانسه آمده است: «شاه مُرد، زنده باد شاه» (از اشارات اعلیحضرت) پادشاه در رژیم سلطنتی همانند دانه های زنجیری است که تداوم سلطنت را تشکیل می دهد.

سند مشروعیت سلطنت:

همانطور که میدانید، اعتقاد به حقانیت سلطنت با انقلاب مشروطیت در قالب شروطی قرار گرفت که مدون آن بصورت قانون اساسی و متمم آن ضابطه حقوق سلطنت گردید. بنابراین اعتقاد به سلطنت و جانبداری از حقانیت سلطنت، فقط در چارچوب قانون اساسی و اعتبار اجرایی آن قابل اعتبار است.

با آنچه عرض شد، ناگفته هویداست که طرفداران اعلیحضرت از دو مسیر به مقصد طرفداری رسیده اند؛ نخست از مسیر طبیعی و ارگانیکی بودن طرفداری از سلطنت که در خون و آیین ما ایرانیان عجین گردیده است دوم اعتقاد به حقانیت تداوم اجرایی قانون اساسی مشروطه که سند حقانیت سلطنت اعلیحضرت است که با سوگند سلطنت اتصال حقوقی خود را به ارگانیکی بودن طرفداری از سلطنت قوام بخشیدند.

ولی پس از آنکه اعلیحضرت روابط حقوقی و اعتقادی خودشان را به حقانیت سلطنت و بند مشروعیت آن متزلزل ساختند، این جریان میتواند بر رابطه اعتقادی طرفداری از اعلیحضرت تاثیر گذار باشد، نه طرفداری طبیعی و ارگانیکی.

استناد اعلیحضرت به سند سلطنت خودشان:

از تاریخ نهم آبان ماه سال ۱۳۵۹ تا پایان سال ۱۳۶۵ مجموعاً، اعلیحضرت ۳۴ بار در تایید حقانیت قانون اساسی و نقش خودشان بعنوان پادشاه ایران صحنه گذاشته اند که بیکی دو مورد استناد کافی است.

نمونه اول: «روزنهم آبان ۱۳۵۹ براساس تقویمی ایرانی من براساس قانون اساسی ایران جانشین پدرم خواهم شد، این یک اصل قانونی است که هیچکس نمی تواند در آن تغییری بدهد اما به مناسبت وضع کنونی هیچ مراسم عمومی انجام نخواهد شد.»

در اینجا مایلیم از ایجاد سوء تفاهم جلوگیری کنیم، که قانون اساسی پیش بینی نکرده است که اصل سلطنت زیر سنوال گذاشته شود. ایران یک کشور پادشاهی است که در آن پسر جانشین پدر می شود.

نمونه دیگر: «بسیاری از هم میهنانم امروز را چهارمین سالروز اعلام تداوم پادشاهی مشروطه خوانده اند. پس بیاییم این روز را دوره ای تازه در مبارزه و روز اراده و همت رهایی ایران بشناسیم.»

وظیفه من اصلاً مبتنی بر قانون اساسی مشروطه است و این راهی است که ما و تمام مشروطه خواهان ایران بعنوان تنها راه نجات مملکت خود به آن اعتقاد داریم و مبتنی بر قانون اساسی و متمم آن است که ۷۹ سال پیش بدنبال یک انقلاب واقعی تدوین شد.

این نمونه ها از این جهت ارائه گردید که بتوان گفت که اعلیحضرت در سالهای نخست تصدی سلطنت به آن وفادار بوده اند.

شخصیت سیاسی:

بالزاک درباره شخصیت انسان سخن جالبی دارد که وصف الحال موضوع است می گوید: «**شخصیت انسان سیاسی متجلی از ثبات عقیده سیاسی اوست و حصول چنین شخصیتی کار ساده ای است. شرطش این است که انسان در برخورد با عقاید گوناگون و وعده و وعید ها مانند گوسفندی که پشمش در اثر تماس با تیغ های جنگلی کنده می شود. به همان راحتی عقیده اش را تغییر ندهد.**»

تصور بر این است که سلطنت طلبان و طرفداران طبیعی اعلیحضرت مانند آن گوسفندی که بالزاک تشبیه کرده نیستند. ولاجرم دارای شخصیت سیاسی، غیرت سیاسی و وجدان آگاه و مسنول می باشند.

در مقابل این مقاومت طرفداران سلطنت، اعلیحضرت کم کم، اعتقاد خودشان را به حقانیت قانون اساسی (سند مشروعیت سلطنت) قطع و اعتقاد و باور خودشان را بر محور نظر خودشان استوار ساختند و مهم اینکه از طرفداران خودشان هم خواستند که به همین سیاق رنگ عوض کنند، آنها هم نظریاتی که متاسفانه مغشوش اندر مغشوش بود و هست.

شکسپیر سخن جالبی دارد که می گوید:

«شبهه ها و نظریه های ما خائناتی هستند که ما را از کار های اصولی و پیروزی باز می دارند»

چنانکه می بینید اعلیحضرت در بقچه نظرات گوناگون و متضاد چنان پیچیده شده اند که یارای حرکت منطقی و اصولی را ندارند.

گنهکاری که نمیداند گناهی چیست:

در سال ۱۳۶۱ اعلیحضرت فرمودند:

«من بهر عقیده و هرمرامی که در چار چوب قانون اساسی مشروطه ایران و در راه مصالح مملکت بکوشد، احترام می گذارم»

ماکه باید مشمول احترام و عنایت اعلیحضرت باشیم چگونه شد که مزاحم. منافق. شمرده شدیم؟؟ [!]

«امروز بعد از شش سال کمتر قلبی است که بخاطر ایران بطبد و فردای ایران را در گرو اعاده و استقرار قانون اساسی مشروطه نداند» (پیام نهم آبان سال ۱۳۶۵)

آیا حقیقتاً با این پرونده و سابقه سلطنت طلبان و طرفداران اعلیحضرت مقصرد و مستوجب آن خفت هستند که از اعلیحضرت نصیب برده اند؟

بی گناهان در غضب حد گنهکاران خورند میزنند از خشم شیران بر زمین دنباله ها (صائب تبریزی)

واما نقد بیانات اعلیحضرت:

عرض شد که این روزها به موازات زاییده شدن جنبش خزه ها حمله به طرفداران اعلیحضرت شتاب بیشتری یافته است و به موازات آن اعلیحضرت نیز در راستای خواست جنبشی ها، تذکرات نه چندان آمرانه بلکه به دور از انتظارات و خیلی نزدیک به مراسم وداع نصیب سلطنت طلبان فرموده اند.

بیانات اعلیحضرت چنین است:

«اجازه بدهید خیلی باز و مشخص بگویم من کسانی را معتقد هستم که میتوانند ادعای طرفداری من را بکنند که هر نظر و حرفی را که می زوم و راهکاری را که من اشاره میکنم و رفتار و طرز برخوردی که با سایر اندیشه ها دارم رعایت بکنند والا هرکسی می تواند مدعی طرفدار بودن من باشد اما اگر رفتار و کردار و برخورد متضادی با آن نظرات داشته باشد نمی تواند بخودش نام طرفدار بودن مرا بدهد و ادعای آنرا بکند ولی من چنین اشخاصی را طرفدار خودم و اندیشه های و خواسته های خودم تلقی نمی کنم و کاملاً خط را جدا می کنم بین کسانی که این باور را دارند و یا ندارند»^۱

در کتاب براهین العجم یک سه بیتی هست که تفسیر بیانات اعلیحضرت را میتواند گویا باشد:

یکی مخاطب پرگویی محترم دارم	که پاس حرمت اولازم است در هر کیش
شرار صحبت بی حاصلش بخرمن عمر	فروغ ماه و کنعان و شعاع برق و حشیش
ولسی زتـرس، بتصدیق قول او باید	مدام، همچو بز آخشم بجنبد ریش

(صفحه ۷۲ صحاب)

سعدی هم بیتی دارد که وصف الحال ماست در رابطه با خواست اعلیحضرت:

شرط ادب آن است که در محضر خورشید گوئیم که ما خود شب تاریک ندیدیم

بیانات اعلیحضرت بر سه پایه مستقر است؛ یکی اینکه حرفی را که من می زوم - راه کاری را که من اشاره می کنم - رفتار و برخوردی که با سایر اندیشه ها دارم- رعایت شود.

ابتدا عرض این حقیقت بجاست که بنده هرگز ندیده و نخوانده ام که کسی در جهان چنین خواست ها را شرط طرفداران خود قرار بدهد.

کتاب پیشین دیده ام، کیش بزرگان خوانده ام این صفات اندر بزرگان کس ندانستی نشان (سعدی)

تعلق این اظهارات به اعلیحضرت که به دمکرات بودن و پرچمداری دموکراسی شهرت دارند بسیار بعید است. این بیانات بوی خود بزرگ بینی و خود محوری میدهد. بکار گرفتن واژه «من» باموقعیت یک دموکرات در گفتگوی عام منافات دارد. در جامعه دمکرات و یا جامعه اخلاقی «من» وجود ندارد و جای آنرا «—————» گرفته است چرا ما؟

^۱ - یکبار دیگر جمله را با دقت بخوانید... چنین فرمایش از یک شخصیت دموکرات، مدعی رعایت دموکراسی و پلورالیسم که هردو مبتنی بر رای و داده های مردم و تبادل نظر استوار است چه معنی دارد؟؟ ح-ک

زیرا که هر قول و فعلی در جوامع اخلاقی و انسانی متجلی از قانون و یا سنت است که از شرع و یا مردم زاینده و بزرگ شده است و مخاطب آن واژه «ما» هست. از یکی از شخصیت های انقلاب مشروطیت این کلام بجاست که گفت: «انقلاب مشروطیت دیگر جایی برای «من و تو» باقی نگذاشته است.»

ماهیت فلسفی بیانات اعلیحضرت:

ماهیت فلسفی اشارات اعلیحضرت جهل مرکب است به اتفاق در این گفتگو شرکت کنیم:

جهل بردو قسم است جهل بسیط و جهل مرکب. بسیط آن است که کسی حقیقت چیزی را مطلقا نداند و آنرا اعلام کند.

جهل مرکب آن است که انسان اعتقاد جاذم داشته باشد به چیزی که مطابق باواقعیت نیست (تعاریف از کشف - اصطلاحات فنون)

در تطبیق مورد نظربه اینکه اعلیحضرت میدانند که نظرات و حرف هایشان متکی به قانون و شرع و سنت ایرانی نیست، و از طرفی نسبت به آن فرمایشات اصرار می فرمایند بنابراین ماهیت اشاراتشان جهل مرکب است و بر جهل مرکب، هیچ آثار حقوقی بجز خلاف حقیقت گفتن متصور نیست.

ادعای طرفداری:

کمتر دیده شده و یا بهتر است بگوییم مرسوم نیست که کسانی ادعای طرفدار داشتن را بکنند این نوع حرف ها بوی خودخواهی و خودنگری می دهد. این طرفداران هستند که می گویند «ما طرفدار فلانی هستیم» نه اینکه فلانی بگوید شما طرفداران من هستید و شرط هم برای آنها قایل بشود. گفته اند: «وزنه بزرگی انسان در خضوع و افتادگی است» و این واژه ها هستند که ترازوی وزن شخصیت انسان می شوند.

مردم از بکار بردن واژه «من» ناراحت هستند و بجای آن از واژه حقیر، ارادتمند، اینجانب، و امثال آن ها استفاده می کنند زیرا که «من» و بکار بردن آن بوی «منیت و خودخواهی» و امتیاز بر دیگران میدهد.

شاهنشاهان ایران هیچگاه از واژه «من» استفاده نمی کردند و بجای آن واژه «ما» را بکار می برند یعنی «شاه و مردم».^۲

نظر و حرف:

اتکاء اشارات اعلیحضرت بر نظر و حرف است.

همواره تحولات اجتماعی و انقلابات با نظرات بسیار گوناگون و حتا متعارض همراه است. ولی پس از طی برخورد هاو تعاطی افکار و نظرات و انطباق آنها با سنت و عادات و باور های مردم، بصورت اصولی مدون در می آید که برای همه مردم لازم الاتباع است.

نظر و حرف در جامعه حقوقی هیچ اعتباری ندارد و بقول شاعری:

نظر سهل است ارباب بصیرت را
نظر را پر کاهی از پریدن باز میدارد

^۲ - شوربختانه گروهی که به اصول و پروتوکل های نظام پادشاهی و احترامات مربوط به آن آشنایی ندارند «ما» گفتن شاهان را خرده می گیرند و گمان می کنند شاه یا ملکه خودش را «ما» خطاب می کند. در حالیکه مردم و شاه یا ملکه «ما» می شود. ح-ک

یعنی اعتبار نظر، همانند یک پرگاه است درمقابل یک نظر دیگر. آنچه که حرکت نظر را مهار می کند قانون، شریعت سنت و میراث های کهن ملی است.

در تاریخ ایران هرگز دیده نشده یا بسیار نادر است که پادشاهان نظر و سلیقه خودشان را بر مردم تحمیل کنند، تا قبل از مشروطیت، سلاطین خود را مجری قوانین شرع اسلام میدانستند و در همه موارد فتوا زیر بنای امر شاه بود. و در همین حالت هم فتوا اگر متبّع از منبع نبود قابل توجه و اجرا قرار نداشت. حتی محمد هم به نظر خود استناد نکرد و آنرا مبنای خیر و شر قرار نداد.

اگر نظر و حرف را بتوان منشاء حقوقی داد، میلیون ها نظر و حرف، میدان اجرا را غیر ممکن خواهند ساخت. وانگهی چگونه اعلیحضرت انتظار دارند که نظرشان ملاک قرار گیرد. درحالیکه نظرات مغایر، جایی برای شناخت نظر باقی نمی گذارد.

از کجا بگویم که «گر خون هم بگیریم بی بهاست» در سال ۶۱ اعلیحضرت همه ایرانیان را زیر چتر سلطنت فرا خواندند و فرمودند: «بزودی همه گروه ها متوجه خواهند شد که فقط دو چتر برای اینکه زیرش گرد آیند وجود دارد سلطنت و مارکسیسم»

در سال ۱۳۶۰ هم (قبلا) اعلام فرمودند که حفظ و حراست از سلطنت به عهده فرد فرد ایرانیان است.

ما ایرانیان از صمیم قلب و بنا به التهاب و انتظار اعتقادمان بسرعت زیر پرچم سلطنت با لیبیک به فرمان اعلیحضرت جمع شدیم و حراست از سلطنت و حقانیت آنرا وظیفه خود دانستیم ولی ناگهان، برخلاف حق و انصاف، برخلاف سوگند سلطنت، برخلاف تکلیف و رسالتی که میراث کهن ایرانی برعهده اعلیحضرت گذاشته بود، چتر سلطنت را بستند و به خیال گشایش چتر دیگری که از مصالح بی تفاوتی بین سلطنت و جمهوری بود رفتند ولی گشوده نشد چرا که نه جای اتکار سلطنت طلبان بود و نه جای اتکار جمهوری خواهان.

سلطنت طلبان بنا بر اعتقادی که داشتند همچنان زیر چتر بدون دسته سی سال است که ایستاده اند. آیا این عمل آنان قابل سرزنش است؟؟ [!] آنهم در حدی که به دشمنان ایران سند داده شود؟؟ [!]

آخر کدام نادان و سفیهی را می توان یافت که خرمره را با ذر، برابر کند، که نظر را نص قانون و شرع که پایه های حقانیت سلطنت است برابر سازد.

کدام انسان محتاط و منصف را میتوان یافت که مردان معتقد و ایستاده را از طرفداری خود خلع و آنها را با سرافکنگی از خود دور سازد.

به خصم دوست شدی گفتم این خُلق نکوست به دوست خصم شدن را بگو چه نام کنم (سعدی)

کاری را که من اشاره می کنم:

فقط در داستان ها و آیات قرآن می بینیم ه با اشاره کردن خدا کارها انجام می شود (کنفیکون) آیه ۱۱۱ سوره بقره و دیگر هیچ کجا این شیوه ملاحظه نشده است.

کارها همواره از طریق انتقال مسئولیت انجام می گیرد لاجرم، کسی که قبول مسئولیت نمی کند کسی که برخلاف تعهدات قانونی از توجه به تعهدات سرباز می زند تا جایی که سوگند خود را هم نادیده می گیرد چگونه انتظار دارد نقش خدا را ایفا کند و اشاراتش را طرفدارانش فرمان تلقی کنند؟

در طول ۳۰ سال گذشته اعلیحضرت کدام مسیر آشنای مردم و انتظار آنان را انتخاب کرده اند که انتظار حرکت طرفدارانشان را نشان در آن مسیر دارند؟ در ظرف سی (۳۰) سال گذشته ما در هر مصاحبه و سخنرانی از مسیر هایی باخبر شدیم که انتخاب نشد، فراموش شده است و حتا مسیری گوشزد شد که «بهتر آن است که هیچکاری نکنیم تا رژیم خودش بدست خودش ساقط بشود»

واخیرا هم راهکاری را که ارائه داده اند، حمایت و طرفداری از جنبش خزه ها است، یعنی طرفداری از جمهوری اسلامی به زعامت حیوانات دیگری... آیا فرق گذاشتن بین گرگ و میش جزایش بی مهری اعلیحضرت و طرد طرفدارانشان است؟

سالها در ره آزادی ما ره سپردید ولی طی ره از پهنا بود

کاری با ما ندارند:

اعلیحضرت تقریباً در تمام مواردی که طرفداران خودشان را **عاق** فرموده اند عبارت (من کاری با آنها ندارم) را بکار برده اند.

معمولاً بدهکاران و یا متعهدین به انجام تعهد نه تنها با بستانکار و یا متعهد له خودکاری ندارد بلکه گهگاه هم می خواهد که سر بر بدن آن بستانکار مزاحم نباشد.

اعلیحضرت اگر کاری با ما ندارند، فراموش نفرمایند که این خواست ایشان متقابل نیست و برعکس ما ایرانیان با ایشان کار داریم. ایشان متعهد حفظ و حراست از میراث کهن ملی ماست و متعهد به رهبری قانونی ما مردم برای نجات کشورمان می باشند، تعهد به آزادی و دموکراسی دارند که در لوی قانون اساسی و متممات آن حرکت نماید و استوار گردد، پشتوانه خواست های ما آیین ایرانی، سنت کهن ایرانی، فرهنگ و باور های ایرانی، دین ایرانی، قانون اساسی مدون مشروطیت است **و این حقی است که هیچ نفس کشی در ایران نمی تواند آنرا نادیده بگیرد و همانطور هم که اعلیحضرت در سابق تایید فرمودند «هرکس که آنها را نادیده بگیرد سند موجودیت ایران را پاره کرده است»**

نتیجه گیری از این تحریر:

نظر به اینکه نظرات و خواست های اعلیحضرت نه حکیمانه، نه منصفانه، و نه مقبولانه است و بیشتر در کادر جهل مرکب قابل ارزیابی است لذا هیچگونه آثار حقوقی در راستای اینکه بتواند بر تعهدات سنتی و قانونی ایشان محدودیت هایی ایجاد کند نخواهد داشت و میتوان گفت که بیانات ایشان تا حدودی جنبه ایذایی برای برخی از طرفداران ایشان را ممکن است داشته باشد. ایشان چه رنگ سبز بردست مبارکشان ببندند و یا رنگ زرد و قرمز^۲ که نمودار گرایش های اعتقادی ایشان است هیچ تاثیری در مسئولیت هایی که با سوگند سلطنت یاد کرده اند ندارد.

و بقول شاعری:

تو هر رنگی که خواهی شال میپوش که ما این شاه خود خوب می شناسیم (تحریر شعری)

ایرانیان گرامی:

ما سی سال است در جنگیم، تحمل لازم است و باز هم تحمل این نا مهربانی ها شریبتی است که همه مابارها و بارها چشیده ایم و بار محنت و ذلتی است که سالها کشیده ایم، مرحم این زخمها مقاومت است و باز هم مقاومت و مرحم این درد ها و شکوه ها و صبوری و صبوری است ما باید از این دو بیتی درس بگیریم:

پا فشاری و استقامت میخ
پا فشاری و استقامت میخ
بر سرش هر چه بیشتر کوبند
پا فشاری و استقامت میخ
درسی از عبرت بشر گردد
پایداریش بیشتر گردد

^۲- توجه شما را به انتخاب رنگ ها که هریک نمادی است شناخته شده جلب میکنم. مجاهد رنگ زرد، توده ای رنگ سرخ و مسلمانان شیعه راه خمینی و احتمالاً فدرالیسم رنگ سبز. ح-ک